

## انسان‌شناسی در اقتصاد متعارف و علم اقتصاد

سید سعید موسوی ثمرین

پژوهشگر مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

مشخصات کتاب‌شناختی این اثر:

موسوی ثمرین، سید سعید (۱۳۹۲). انسان‌شناسی در اقتصاد متعارف و علم اقتصاد، جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)، سال نخست، جستار شماره ۵. نشانی دسترسی اینترنتی:

<http://jostar.mrsi.ir/Vol.1/jostar05.pdf>

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

<http://www.mrsi.ir>

Email: [mrsi@chmail.ir](mailto:mrsi@chmail.ir)

نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین»، به طور خاص برای انتشار بخشی از تأملات و تحقیقات پژوهشگران رویکرد «توسعه تعالی‌بخش» انتشار می‌یابد؛ ولی موضوع عام این نشریه «مسئله توسعه» است؛ و آثار تألیفی و ترجمه‌ای که با رویکردهای مختلف در موضوع توسعه به نگارش درآمده‌اند نیز در آن منتشر می‌شود. برای دسترسی به مقالات نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین» به سایت این نشریه مراجعه کنید.

<http://www.jostar.mrsi.ir>

Email: [mobin.jostar@chmail.ir](mailto:mobin.jostar@chmail.ir)

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

«جستارهای مبین»؛ سال نخست، جستار شماره ۵

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲/۴/۴

ISSN 2345-2382

## انسان‌شناسی در اقتصاد متعارف و علم اقتصاد

سید سعید موسوی ثمرین

انسان اقتصادی به مثابه روایت اصلی انسان‌شناسی در رویکرد متعارف دارای تبعات زیادی در عرصه‌ی شکل‌دهی به سایر مفاهیم و عرصه‌های اقتصادی است. در این مقاله درصدد بررسی مفهومی این انگاره و تبعات آن در عرصه‌ی تحلیل اقتصادی هستیم.

### ۱. انسان‌شناسی اقتصاد متعارف

رویکرد انسان‌شناسی اقتصاد متعارف بر همگان روشن و واضح است. این رویکرد به قدری فراگیر و مبرهن شده است که دانشجویان سال اول اقتصاد نیز بعد از گذراندن واحد «کلیات علم اقتصاد» به چپستی و معنای آن پی می‌برند. تفسیر اساسی این رویکرد همانا در قالب کلیدواژه انسان اقتصادی خلاصه شده است. بنابراین فهم انسان اقتصادی مترادف است با فهم رویکرد انسان‌شناختی اقتصاد متعارف. اما قبل از ورود به این بحث لازم است نکاتی در مورد این مفهوم عنوان شود:

- تقریباً همه رویکردهایی که درون اقتصاد متعارف تعریف می‌شوند، از نئوکلاسیک‌ها گرفته تا نهادگرایان جدید، به نوعی مفهوم انسان اقتصادی را می‌پذیرند، البته اگرچه بعضاً در سخن، نواقص منطقی در آن را می‌پذیرند، اما هم‌چنان در تحلیل به هر دلیلی-اعم از اضطرار - از تئوری‌هایی بهره می‌برند که فرض انسان اقتصادی در دل آن تئوری‌ها خوابیده است. فراگیری این مفهوم چنان است که رویکردهای رقیبی که در تمدن غرب ظهور کرده‌اند، اگرچه طابق النعل بالنعل این مفهوم را به عنوان نماد انسان-شناختی خود نپذیرفته‌اند، در ارائه تعریفی از



تجهیز می‌نماید. در واقع می‌توان قدرت تحلیل اقتصادی متعارف را در چند سلاح پیشرفته از این سنخ خلاصه نمود. همه این سلاح‌ها به سان مفهوم انسان اقتصادی، ترکیبی هستند از مفاهیم جزئی که با ورود به ساختار این سلاح معنای ویژه‌ای را در متون به ذهن خوانند القا می‌کنند. هر سلاح تحلیلی مجموعه‌ای است از ابزارآلات مفهومی «پیش پا افتاده» که به وسیله یک مهندسی پیشرو در نظامی قدرتمند سرهم شده‌اند.<sup>۱</sup>

- به عبارت دیگر انسان اقتصادی مفهومی است که اساساً برای ارائه «یک چکیده ناب» از مبانی تمدن جدید ساخته شده است؛ با فهم این مفهوم، مفاهیم زیادی در هاضمه و طبع محقق‌ته‌نشین شده و هم‌چنین متناظر با این فرآیند بسیاری از مفاهیم از این هاضمه دفع می‌شوند.

- انسان اقتصادی یک مفهوم ذوب‌تون و ذوجوه است؛ انسان اقتصادی مفهومی است که مواجهه با آن سهل و ممتنع است؛ این مفهوم اگرچه بسیار روشن و به دور از ابهام مطرح می‌شود، سرتاسر از مفاهیمی ظنی-الدلاله، مبهم، قابل مناقشه تشکیل شده است. اما در اینجا با مروری بر خود مفهوم انسان اقتصادی، سعی می‌کنیم شبکه مفاهیم هم‌بند این مفهوم را رونمایی کنیم.

انسان و ماهیت وی هم‌چنان بر مادیت محض تاکید کرده‌اند، مثل رویکرد مارکسیستی و یا رویکرد نهادگرایی قدیم. البته لازم به ذکر است رویکردهای دیگری نیز ظهور کرده‌اند که بر نوعی «دیگرخواهی نهفته در ذات آدمی که خواه منشائی مادی یا معنوی دارد» اذعان دارند، اما به دلایلی این رویکردها اساساً نتوانسته‌اند خود را در نقش یک رقیب قدرتمند برای جریان متعارف تعریف کنند. - انسان اقتصادی نقطه ثقل شبکه معنایی و استدلالی هسته اولیه یا هسته سخت اقتصاد کلاسیک است؛ همان هسته‌ای که لایه‌های بعدی علم اقتصاد، متاخر-از-حیث رتبه- از آن هسته شکل می‌گیرند. در اینجا منظور از نقطه ثقل، نقطه‌ای است که بدون خلق آن، سلسله‌ای از مفاهیم قادر بر یافتن محل نموده و لاجرم در فضای توأم با خلأ زیست می‌کنند.

- در بُن این مفهوم اما به مفاهیمی چون عقلانیت، مطلوبیت و بهروزی، اطلاعات کامل، نفع شخصی و نفع عمومی، پیشینه-سازی، کنش اقتصادی، تأثیر اخلاق و ایدئولوژی بر کنش انسانی برمی‌خوریم.

- انسان اقتصادی مفهومی است که به مثابه یک سلاح پیشرفته مجموعه این مفاهیم را برای آوردگاه تحلیل اقتصادی آماده کرده و برآیند نیروهای این مفاهیم را

۱. البته ناگفته نماند که ممکن است یک ابزار مفهومی مثل نفع شخصی به طور هم‌زمان در چند سلاح تعبیه شده باشد.

در اینجا لازم است نکته‌ای را در مورد این جایگزینی بیان کنیم. همانطور که می‌دانیم تولد این مفهوم در شکل منقح آن به وسیله جان استوارت میل صورت گرفت:<sup>۲</sup>

استوارت میل به عنصر انتزاع در نیل به این مفهوم به خوبی اشاره می‌کند. در واقع او هر عنصری را که به نحوی می‌تواند به میل ثروت-اندوژی وی متصل شود، در زمره عناصر مرتبط با انسان اقتصادی دانسته و هر عنصر انسانی دیگری را به اتکای ماهیت انتزاع، به کناری می-نهد.

مفهوم Well-being مفهومی است که در اواسط قرن بیستم از سوی برخی از اقتصاددانان منتقد فایده‌باوری مطرح شد. هدف از طرح این مفهوم بازی دادن به سایر مفاهیم هم‌عرض

انسان اقتصادی یکی از انگاره‌های اساسی علم اقتصاد است. از نظر اجورث «اولین اصل اقتصاد آن است که هر عامل اقتصادی تحت تاثیر نفع شخصی به کار می‌افتد.» (Edgeworth, 1881, p. 16) علم اقتصاد با تصویرسازی موجودی خیالی به اسم انسان اقتصادی، نفع شخصی را - که یکی از مفاد انگیزه آدمی است - به عنوان اصلی‌ترین تمهید برای پالایش و تجدید ساختار اقتصاد مطرح نمود. (چپرا، ۱۳۸۵، ص ۵۲)

شاید بهترین و مدرن‌ترین تعریفی که از انسان اقتصادی شده است به وسیله گری بکر<sup>۲</sup> صورت یافته است. یکی از ابتکارات بکر این است که در اینجا مفهوم Well-being را جایگزین Utility یا Welfare نموده است.

2. Homo economicus or economic man is a model of human agency in which the individual actor maximizes his own well-being given the constraints he faces. This approach has become the prevalent approach to human behaviour among economists, and has permeated other social sciences as well through so-called 'rational choice theory'. For instance, rational choice theory has been used to analyse crime, voting behaviour and educational choices (Becker, 1992).

3. The birth of homo economicus as we understand the concept nowadays is found in the work of John Stuart Mill. The concept was developed in his *Essays on Some Unsettled Questions of Political Economy* (1848) and full-fledged in his *Principles of Political Economy* (1848). In his *Essays*, Mill wrote:

[Political economy] does not treat of the whole of man's nature as modified by the social state, nor of the whole conduct of man in society. It is concerned with him solely as a being who desires to possess wealth, and who is capable of judging of the comparative efficacy of means for obtaining that end. It predicts only such of the phenomena of the social state as take place in consequence of the pursuit of wealth. It makes entire abstraction of every other human passion or motive; except those which may be regarded as perpetually antagonizing principles to the desire of wealth, namely, aversion to labour, and desire of the present enjoyment of costly indulgences (John Stuart Mill 1844, Essay V, Ch. 3).

CARLOS RODRIGUEZ-SICKERT, 2008, p. 1



بسط داده است. نشان به این نشان که در اقتصاد رفاه سنتی یا اقتصاد کلان سنتی، هیچ‌گاه تلقی ما دولت‌مداران این نبوده که ایشان موجوداتی نفع-طلب هستند.

بدین ترتیب در اقتصاد رفاه سنتی، اقتصاددانان همواره بسته‌های سیاستی سیاست-گذاران را با توجه به منافع جامعه مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دادند، اما در نیمه دوم قرن بیستم و در اقتصاد رفاه جدید و مکتب انتخاب عمومی، سیاست‌گذاران، مدیران عامل سازمان‌ها همگی موجوداتی هستند که ابتدا به ساکن به دنبال تأمین منافع شخصی خود هستند. بنابراین هنر طراحان نهادی جامعه باید به گونه‌ای باشد که در نهایت نفع همگان حداکثر شود. اینجاست که انواع و اقسام مدل‌های چانه‌زنی پدید آمده اقتصاد سیاسی به معنای بررسی منشأ اقتصادی و ناظر به منفعت مادی سیاست‌گذاری‌ها مورد توجه قرار گرفت. البته رویکردهایی هستند که دامنه این منفعت را از ماده محض به سمت منفعت روحی مثل محبوبیت گسترش می‌دهند اما اولاً این منافع همیشه در مرحله بعدی مورد توجه قرار می‌گیرند و ثانیاً صحبتی از منافع اخروی اساساً مطرح نمی‌شود.

۲. تبعات پذیرش انسان‌شناسی اقتصادی  
لازم به ذکر است این مفهوم یک سیر تقریباً مشخصی را طی کرده است؛ تعاریف سراسری دارد؛ منتقدین مشخصی دارد. به همین دلیل ما در اینجا با گذار از بسط ماهوی این

مطلوبیت یا فایده، رفاه بود تا ظرایف وجودی منظوری در این جنس از مفاهیم نیز مجال طرح یابند. مفاهیمی که از بند دیکتاتوری مفاهیمی مثل مطلوبیت و رفاه که مدلولاتی یکسره روشن، جهت‌دار، یک‌سویه و غیرپلورالیستی را ارائه می‌کنند رها باشند. لازم به ذکر است این مفاهیم در قرن نوزدهم منقح شدند و ظهور این مفاهیم متأثر از تمایزبندی محض میان علوم در قرن نوزدهم میلادی بوده است. بنابراین مفاهیم یادشده در ابتدا بسا روحیه و جهت‌گیری‌ای تمامیت‌خواهانه نداشتند، اما چنانچه می‌دانیم نئوکلاسیک‌ها در قرن بیستم ابتدا به طور پنهانی و سپس به طور عیان به رهبری بکر، مفهوم انسان اقتصادی را به سایر شئون اجتماع نیز تسری دادند. بنابراین اگرچه مفهوم انسان اقتصادی در قرن نوزدهم حاکی از «یک انسان ایزوله شده توأم با ساده‌سازی» برای اهداف خاص تحلیل اقتصادی بود، در قرن بیستم متأثر از انقلاب بین رشته‌ای از یک سو و ذات تمامیت-خواه اقتصاددانان از سوی دیگر، یک مفهوم غیرایزوله و همه‌جانبه شد. بنابراین ظهور مفهومی مثل Well-being یا بهروزی در این راستا برای کاهش قدرت مفاهیم فوق‌الذکر بوده است. اما عجب این که اقتصاد متعارف تمایل دارد این مفهوم را نیز در درون خود هضم کند و این در واقع رمز موفقیت و پویایی این پارادایم است. از نظر بکر با تکامل علم اقتصاد، انسان اقتصادی امروزه علاوه بر تسلط بر حوزه خرد، در قالب تئوری انتخاب عقلایی به نوعی خود را در حوزه کلان و سایر حوزه‌های علم اقتصاد نیز



مفاهیم نسبت به سایر مفاهیم کمتر از ارزش‌ها گران‌بار می‌شوند. به همین دلیل برداشت‌های بازآمده از رقابت مثل کارایی ماهیتشان کاملاً صوری و متناظر با تعریف است. این دسته از مفاهیم به سان پارامترهای سیستم هستند. هر سیستمی برای کار کردن نیازمند این دسته از پارامترهای مفهومی است.

اما برخی از مفاهیم مثل سازمان، عقلانیت مفهومی هستند که بسته به این که چه ملات و محتوایی در آن‌ها ساری و جاری شود، نه تنها آثار متفاوتی از خود به جای می‌گذارند، بلکه کارکردهای متفاوتی نیز از خود بروز می‌دهند و بالاتر از همه اساساً ماهیتی دیگرگون می‌یابند. این مفاهیم بر خلاف مفاهیم دسته اول ماهیتی مکانیستی ندارند و خود حامل معنا و مدلولات سیستم هستند. این مفاهیم همیشه منفعل هستند و در برابر ملات و محتواهای خاص سر و شکلی متناسب می‌یابند.

اما برخی از مفاهیم هستند که خود اساساً ملات و محتوا هستند. مفاهیمی از جنس انسان اقتصادی، نفع شخصی، لذت‌باوری و فایده‌باوری مفهومی هستند که با ورود خود به سیستم سایر مفاهیم را نیز متأثر می‌سازند. گفتنی است مفاهیم دسته دوم بیشتر از همه در معرض این مفاهیم هستند. با ورود انسان اقتصادی به تئوری، اساساً خیل زیادی از سازمان‌ها دیگر اساساً سازمان نیستند، چون تبعات این ملات و محتوا را تضمین نمی‌توانند کرد. البته این مفاهیم با توجه به پراکندن معانی خود در تئوری تا حدی می‌توانند پارامترها را هم تحت تأثیر قرار دهند

مفهوم، سعی می‌کنیم به تبعات پذیرش این انسان‌شناسی در مفهوم‌پردازی اقتصادی و نظام-سازی اجتماعی بپردازیم. پرواضح است که این امر مهم نیز در قالب یک نوشته نخواهد گنجید چه برسد به آن که بخواهیم آن را در بخشی از این نوشته جای دهیم. بنابراین در اینجا نیز ما به ذکر کلیاتی چند بسنده می‌کنیم.

به طور کلی مفهوم انسان ملات همگنی است که مفهیمی مثل سازمان و جامعه را شکل می‌دهد. در اینجا لازم است یک تقسیم‌بندی منطقی در مورد برخی از مفاهیم ارائه نماییم تا دچار آشفتگی نشویم.

برخی از مفاهیم مثل رقابت، ناظر بر یک فرآیند معنا می‌یابند؛ این مفاهیم ملات یا محتوای خاصی به خود نمی‌پذیرد؛ این مفاهیم سرتاسر صوری هستند. البته رقابت مابین انسان‌های اقتصادی یا انسان‌های جهادگر، آثار متفاوتی از خود بروز می‌دهند؛ رقابت عادلانه نسبت به رقابت ناعادلانه آثاری دیگرگون از خود بر جای می‌گذارد، اما باید توجه داشت که این آثار متفاوت، نه ناشی از خود فرآیند رقابت که ناشی از روحیات وجودشناختی متفاوتی است که در خلال این فرآیند به منصفه ظهور می‌رسند. بنابراین اگرچه رقابت از جنس عادلانه بر رقابت از جنس ناعادلانه مرجح است، اما رقابت، رقابت است و موصوف شدن آن به عادلانه یا ناعادلانه و یا هر صفت دیگری تأثیری بنیادین بر ماهیت و چیستی آن نمی‌گذارد. از این منظر رقابت یک مکانیسم است؛ کارکردهای مشخصی دارد؛ ماهیت ویژه‌ای دارد. این دسته از



تئوری متعارف اقتصادی، به طور سلسله‌وار تأثیرات چشم‌گیری از خود در بطن و متن تئوری اقتصادی به جای می‌گذارد. انسان اقتصادی به همراه همه مفاهیم هم‌جنس خود فلسفه کنش آدمی را معنا کرده و این فلسفه کنش آدمی، خود را در ماهیت، کارکردها، ابزارها مفهومی مثل سازمان نمایان می‌سازد. در نهایت با روشن بودن مفاهیم عمیق و گرانبار از ارزش‌های انسان-شناختی، فرآیندهای مکانیستی صوری نیز متأثر شده و شکل محدودتری را از خود بروز می‌دهند. ما در اینجا بحث مفاهیمی که هم‌جنس مفهوم انسان اقتصادی هستند و به محض قبول آن، پدید می‌آیند را بحث نمی‌کنیم. گفتنی است نسبت تأخر یا تقدم انواع مفاهیم هم‌جنس انسان اقتصادی نسبت بدان بحث بلندبالایی است ولی می‌توان به طور کلی این نکته را عنوان کرد که انسان اقتصادی نسبت به همه ایشان کانونی‌تر و متقدم است. در واقع همه مفاهیم نفع شخصی، قایده‌باوری اخلاقی همگی فلسفه‌بافی‌هایی است که برای توجیه و بسط حواشی مفهوم انسان اقتصادی پدید آمده است. بحث اصلی این بود که انسان جدید بعد از رنسانس می‌خواست آزاد باشد و در راه رشد مادی خود با هیچ مانعی روبرو نباشد. از این رو همانطور که گفته شد، اگرچه صورت‌بندی علمی و منقح این مفهوم به دست میل انجام شده است، ولی اولاً این مفهوم بعد از هابز اصولاً فراگیر شده بود و ثانیاً حتی

اما به هر ترتیب این حالات و اوصاف مختلف هستند که با تأثیر گرفتن از ملات اولیه بر مفاهیم دسته اول بار می‌شوند. برای مثال وقتی یکی از تبعات اجتماعی در نظر گرفتن انسان اقتصادی، رها کردن فضیلت‌هایی مثل انصاف، دست‌گیری از دیگران، عدالت باشد، خوب این حالات و اوصاف بر پارامترها هم بار می‌شوند، اما این به معنای آن نیست که این مفاهیم به طور کامل از ماهیت مفروض و صوری خود خالی می‌شوند. بنابراین مفاهیم هر چه به پایین می‌روند از صورت و کارکرد به سمت محتوا و معانی سیر می‌کنند.

اگر توانسته باشیم این تقسیم‌بندی اولیه را جا بیندازیم، روشن خواهد بود که مفهوم انسان اقتصادی به مثابه یک ملات اساسی شکل و معنای خاصی از مفاهیم را در طول خود به بار خواهد نشانید. ابتدا مفاهیمی هم‌جنس که خود نوعی ملات و محتوا محسوب می‌شوند، مثل نفع شخصی، فردگرایی روش‌شناختی، دئیسم الهیاتی، لذت‌باوری و فایده‌باوری اخلاقی امکان بسط و طرح پیدا می‌کنند و سپس مفاهیمی مثل سازمان، عقلانیت، مطلوبیت، رفاه، بهروزی (در طبقه مفاهیم دسته دوم) به سمت معانی خاصی سوق می‌یابند. در پایین‌ترین سطح اما مکانیسم‌هایی مثل رقابت، حداکثرسازی نیز تا حد زیادی رنگ و بویی متناسب را اختیار می‌نمایند. بنابراین انسان اقتصادی به عنوان مفهوم کانونی

۴. برای جا افتادن گزاره لازم است بحثی اساسی در مورد نسبت نظر و عمل صورت گیرد. اما متأسفانه این نوشته مجال برای این کار فراهم نمی‌کند، اما باید متذکر شد که مفروض نویسنده همگام با آخرین تحولات صورت

از کنش سازمانی سوق خواهد یافت. سازمان بر این مبنا متأثر از مبنای اساسی فلسفه کنش آدمی، فقط و فقط به نفع مجموعه سازمان خواهد اندیشید و لاغیر. در وهله بعد سازمان با استفاده از مفاهیم مکانیستی سطح اول باید در خلال یک «رقابتی که منجر به تحقق یک وضعیت کارآ شود» سود را حداکثر کند. اساساً بدون صورت‌بندی این‌گونه‌ی نتیجه، سازگاری درونی تحلیل اقتصادی زیر سؤال خواهد بود. نهایت امری که در این عرصه از سوی اخلاق‌مداران برای کاهش خشونت تحلیل اقتصادی سفارش می‌شود، تلاش برای سالم‌تر کردن فرآیندهای مکانیستی یعنی مقولاتی مانند رقابت، حداکثرسازی است. هم‌چنین از سوی دولت و جامعه مدنی مسئولیت‌هایی برای این سازمان‌ها به عنوان مسئولیت‌های اجتماعی تعریف شده است. این امری است که امروزه بعد از سال‌ها، طرفداران تمدن غرب نسبت به آن افتخار می‌کنند که ما نه تنها عدالت پیشافرآیندی و پسافرآیندی – که از جانب قدما نیز مطلق نظر بود – که عدالت حین-فرآیندی را نیز وارد تئوری اقتصادی کرده‌ایم. بنابراین از این منظر مفاهیم دسته دوم یعنی سازمان اقتصادی و به طریق اولی مفاهیم دسته سوم یعنی انسان اقتصادی بایستی از گزند هر نوع حک و اصلاحی در امان باشند.

البته باید متذکر شد که محتویات سازمان نه فقط از طریق مفاهیم سطح عمیق‌تر که به

قبل از هابز این مفهوم در زندگی اجتماعی مردم شکل گرفته و به یک مشی عمومی بدل شده بود. فقط به عنوان تذکر یک نکته باید به طور گذرا عنوان کنیم که شبکه قدرتمندی مابین این مفاهیم هم‌جنس وجود دارد، به طوری که با قبول هر یک تا حد زیادی مجبور هستیم تا دیگری را نیز قبول کنیم.

در مفاهیم سطح دوم به سازمان می‌پردازیم. سازمان یک نهاد اقتصادی است که با انقلاب نهادگرایی، به مثابه یک واحد تحلیلی جدید در عرض بازار و به مثابه یک سازمان-دهنده یا تطبیق‌دهنده مورد توجه اقتصاددانان و سایر تئوریسین‌های اجتماعی قرار گرفت. همان‌طور که می‌دانیم تا پیش از انقلاب نهادگرایی تکفل امر مهم و اساسی جامعه از سوی اقتصاددان در دو نهاد بازار و دولت منحصر بود. اما کوز نشان داد که سازمان نیز در این زمینه نهادی هم-عرض است. اما فارغ از این بحث یکی از مقولاتی که هر سازمان برای سازماندهی بدان نیازمند است فلسفه عمل سازمان است که این مبنا در پیوستاری طولی با فلسفه کنش آدمی است. این-که انسان چرا و چگونه باید فعالیت اقتصادی کند؟ چه ابزارآلاتی در راه هدف وی مشروع و مطلوب است؟ پرواضح است که با ریشه دوانیدن انسان اقتصادی و سایر مفاهیم هم‌جنسش به مثابه محتوای فلسفه کنش آدمی در بطن تئوری اقتصادی، سازمان اقتصادی به سمت فلسفه خاصی

گرفته در ادبیات این بحث، این است که به طور کلی این عمل است که منجر به تئوری‌سازی می‌شود ولی این منافاتی با در نظر گرفتن یک رابطه عکس‌العملی مابین این دو حوزه نیست.



که متوجه هدف‌های دنیوی قابل‌دسترس است. (پارسانیا، ۱۳۹۰، صص ۵۵-۶۰)<sup>۵</sup> بنابراین مشخص است که عقلانیت متعارفی که مدنظر اقتصاددانان است متأثر از همان مبادی اولیه، در یک چارچوب گفتمانی خاص متولد شده و بدین ترتیب با سایر مفاهیم هم‌جنس خود یعنی سازمان در راستای عملی شدن مبادی اولیه هماهنگ هستند. بنابراین هم سازمان به افزایش عمق تئوریک این معنای خاص از عقلانیت کمک می‌کند و هم عقلانیت دایرمدار کلیه امور مربوط به سازماندهی‌های یک سازمان چه در درون و چه در ارتباط با سایر نهادهای جامعه است. هر معنایی از عقلانیت وابسته به مبادی اولیه یعنی فلسفه کنش آدمی است و این معنا خود موجد سوق یافتگی یک سازمان به نحو خاصی از سازماندهی و فلسفه عمل سازمانی است. پس این امکان از اساس معدوم است که بتوان از یک مبنا، رویکردهایی متعارض نسبت به دو مفهوم هم‌جنس سازمان و عقلانیت اتخاذ کرد؛ اگر فلسفه کنش انسان متأثر از مبادی مطرح شده باشد، لاجرم این دسته از مفاهیم نیز متأثر خواهند بود. بنابراین باید به این نکته اساسی متذکر شد که مفاهیم هم‌جنس دسته دوم همگی باهم در ضمن یک شبکه تنومندی از دلالت‌ها، کارکردها، ابزارها، اهداف، اهداف و مبادی خاصی را نمایندگی می‌کنند. بدیهی است وقتی بر اساس این مبادی و از طریق این شبکه به هم پیوسته، سازماندهی امور از طریق نهاد

وسیله مفاهیم هم‌عرض مانند عقلانیت نیز گرانبار می‌شود. بر اساس این که عقلانیت متأثر از مفاهیم عمیق‌تر از خود چه مایه و محتوایی بیابد، در پیوستاری منظم با سازمان و سایر مفاهیم هم‌عرض، آثار خود را بر روی این دسته از مفاهیم نیز خواهد گذارد. بنابراین می‌توان برای تکمیل این بحث و به عنوان نمونه دوم به عقلانیت پرداخت.

### ۳. عقلانیت و انسان‌شناسی اقتصادی

امروزه روشن شده است که یکی از مهم‌ترین مفاهیم دنیای مدرن عقلانیت است. اما عقلانیت از اساس لایه‌های متعددی دارد و بدین ترتیب بسته به این که هر یک از جوامع از کدام لایه و محتوا برخوردار شود تمدن خاصی را پیدا خواهد کرد. لازم به ذکر است در میان متفکرین مدرن اولین فردی که نشان داد عقلانیت فقط منحصر در عقلانیت ابزاری و صوری دوره مدرن نیست، ماکس وبر بود. از میان معانی گسترده عقل می‌توان به عقلانیت ابزاری، عقل متافیزیکی، عقل نظری، عقل عملی (در حدود ۱۱ معنی) اشاره کرد. اما عقل ابزاری از جهت اهمیتش در اینجا مورد توجه ماست. جهت‌گیری اصلی عقلانیت ابزاری تسلط آدمی بر طبیعت است. بیکن در کتاب نو ارغنون گفت که دانایی توانایی است؛ وبر رفتارهای انسان غربی را که متأثر از غلبه عقلانیت ابزاری است کنش‌های عقلانی معطوف به هدف می‌داند؛ یعنی رفتارهایی

۵. این منبع برای پوشش امر عقلانیت در سطح ابتدایی مکفی است.



رقبا باهم در چارچوب مبانی مختلف انسان-شناختی متفاوت هستند ولی ماهیت رقابت هم-چنان دارای یک صورت و ماهیت یکسان است. اما نباید ناگفته بماند که بالأخره خودنمایی مبانی در مفاهیم دسته دوم به قدری عمیق و تعیین کننده است که عملاً فرآیندهای مکانیستی و صورتی نظام اجتماعی نیز به هر ترتیب به نتایجی همسو منتج می‌شوند.

بنابراین آنچه که در این قسمت روشن شد این است که اولاً انسان اقتصادی پایه انسان-شناختی اقتصاد متعارف است که امروزه به عنوان مهم‌ترین و تعیین کننده‌ترین نرم‌افزار سازماندهی نتایج روشن و مبرهنی را از خود به جا گذاشته است. از نظر ما این نتایج روشن در یک سلسله معنادار از عمق انسان‌شناختی اقتصاد متعارف برمی‌خیزد. این مبانی خود را در قالب مفاهیم اساسی سازماندهی مثل سازمان، عقلانیت متجلی کرده و بنابراین سازماندهی خاصی را در یک جامعه اقتضا می‌کند. در این میان مفاهیمی که ملزومات پویایی و کار آیی نظامات اجتماعی هستند به کمک این فرآیند شتافته و بدین ترتیب این حلقه را به سرمقصد منظور می‌رسانند. در این جامعه بر مبنای این انسان‌شناسی، سازمان‌ها که متشکل از انسان-های اقتصادی هستند، در قالب بازار، متکی بر مفهوم اساسی عقلانیت به حداکثر کردن سود خویش مشغول‌اند. در این راستا مصرف با ابزارهایی مثل تبلیغات که باز هم متأثر از لذت-باوری اخلاقی و فایده‌باوری رشد و نمو می‌کنند، موتور محرکه این نظام تلقی شده و به نوعی

سازمان‌پیگیری شود، شکل خاصی از مناسبات رفتاری، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی در دنیای خارج ظهور خواهد کرد و خود این مناسبات واقعی دنیای نظر و مفاهیم را متأثر خواهد ساخت. نکته اساسی اینجاست که به هر ترتیب اگر مناسبات دنیای واقعی به وسیله این شبکه مفاهیم به خوبی تبیین، پیش‌بینی و در نهایت سازماندهی نشود، مجبور است خود را تعدیل کند. بدیهی است در این فضا ظهور سازمان‌هایی که متأثر از «فلسفه کنش دیگری از انسان»، بر اساس یک «فلسفه کنش سازمانی رقیب» ایفای نقش کنند، استحکام این دنیای پوشالی مفاهیم را سست خواهند کرد. بدین ترتیب هیچ بعید نیست آثار این ناسازگاری به صورت تغییرات بنیادین در مبادی و مفاهیم تبعی خودنمایی کند. در اینجا لازم است برای تکمیل این قسمت به مفاهیم رونما یا همان مفاهیم سطح اول که تا حد زیادی صوری هستند و کمترین اثر را از مفاهیم بنیادی دریافت می‌کنند اشاره کنیم. مفاهیمی که ناظر به فرآیندهای صوری سازماندهی و چرخش نظام اقتصادی یک جامعه هستند مانند رقابت نیز به میزان خود از مفاهیم بنیادین عمیق‌تر و محتوایی‌تر متأثر می‌شوند ولی طبیعتاً وجه صوری این مفاهیم به نحوی است که از یک سو مورد نیاز «هر نظامی که طالب کار آیی و پویایی است» می‌باشد و از سویی کمتر دست‌خوش «تغییرات اساسی» در پرتو خدمت به «نظامات محتوایی و معنایی متنافر و متفاوت» شده و می‌شوند. اگرچه هدف از رقابت، تعامل



فلاسفه اساساً امکانات این نظام به منتهای خود رسیده و این مبانی دیگر آن قدرت زایش خود در قرن هفدهم به بعد ندارند. کار این نظام به جایی رسیده است که حتی متفکرین مدافع این نظام نظیر آنتونی گیدنز، بروز پدیده Partnership را در نظام خانوادگی غرب به نوعی به فال نیک گرفته و به طور ضمنی از آن دفاع می‌کند. این در حالی است که این جامعه‌شناس یک جامعه-شناس پست‌مدرن نیست که بتوان افکار وی را به انحرافات منظوی در این جریان نسبت داد.

عطش سیری‌ناپذیر بنگاه در کسب سود را میسر می‌سازند. البته هر از چند گاهی پدیده‌هایی مثل جنگ به داد این نظام می‌رسد تا هم بازار نهاده-های این نظام تقویت شود و هم بازار مصرف این سازمان‌ها. سازمان‌ها در این فضا متأثر از مبانی انسان اقتصادی، هم فضایل اجتماعی متناسب تعریف می‌شود و هم فرمول و سلسله‌مراتب خاصی برای نیل آن تعبیه می‌شود. این فضایل اجتماعی همانا در قدرت مالی فزاینده، مصرف بیشتر خلاصه می‌شوند.

گفتنی است هم جنبش‌های بسیار قدرتمندی برای اصلاح این نظام برای سالیان متمادی تلاش نموده‌اند و هم انقلاب‌های متعددی صورت گرفته است، ولی هیچ‌کدام به نتیجه نرسیده است، اگرچه بالأخره هر حرکتی آثاری ولو اندک از خود به جای گذاشته شد. برای مثال می‌توان به همین جنبش وال‌استریت اشاره نمود که خواسته‌هایشان بیشتر به شوخی می‌نماید. برای مثال تعطیلی وال‌استریت! آیا تعطیلی این نهاد اساسی در اقتصاد آمریکا ممکن است؟ هزینه‌های این تعطیلی چقدر خواهد بود؟ آیا نظام آمریکا توانایی متحمل شدن این هزینه‌ها را دارد؟ یا افزایش نرخ مالیاتی مگر در طول دوره‌های مختلف افزایش نیافته است؟ افزایش نرخ مالیاتی تا چه میزان می‌تواند خواسته‌های رادیکال این جنبش را تأمین کند؟ در واقع از منظر بعضی از

۶. سنخ جدیدی از نظام خانوادگی در غرب است که در طی آن زوجین بدون طی روال شرعی به مدتی عمدتاً محدود در کنار هم می‌زیند، صاحب فرزند می‌شوند، با همدیگر به عنوان شریک تجاری زندگی می‌کنند. جالب این است که از حیث قانونی این خانواده‌ها نسبت به خانواده‌های شرعی مالیات کمتری می‌پردازند.